

حمله به روم در تخیلات فاتحانه سلطان محمود غزنوی

دکتر سید ابوالقاسم فروزانی دانشیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز

چکیده

با وجود آنکه در کارنامه دوران فرمانروایی سلطان محمود غزنوی (۳۸۹ - ۴۲۱ ه.ق.) افتخارات سیاسی و نظامی چشمگیری وجود دارد؛ اما او بیشتر به دلیل فتوحات خویش در هندوستان از شهرتی ویژه برخوردار است. پیروزی‌های پی در پی سلطان محمود در لشکرکشی‌های گوناگون، ولع او را برای تصرف سرزمین‌های جدید، بیشتر بر می‌انگیخت. سلطان محمود که با لشکرکشی‌های مکرر، بر سرزمینی بسیار گسترده سلطه یافته بود، در سال ۴۲۰ ه.ق. به شهر ری، پایتخت سلسله آل بویه مرکزی لشکر کشید و قلمرو مجدالدوله بویه در عراق عجم را تصرف کرد و آن سلسله را بر انداخت. پس از آن، سرزمین‌های وسیعی از غرب ایران تا حدود ارمنستان، نسبت به آن کشورگشای خستگی‌ناپذیر اظهار اطاعت کردند. به این ترتیب، متصرفات سلطان محمود غزنوی با قلمرو امپراتور روم شرقی (بیزانس) هم‌مرز گردید. در آن هنگام، برای سلطان غزنوی، لشکر کشی به روم شرقی، جاذبه‌ای فراوان داشت، زیرا در صورت تصرف حتی بخش‌هایی از مملکت امپراتور بیزانس، او می‌توانست در زمره جهانگشایان بزرگ جهان به شمار رود؛ اما مرگ محمود در پی شدت بیماری علاج‌ناپذیرش، او را از رسیدن به اهداف بلند پروازانه خود بازداشت. بدین صورت، سلطان محمود با ناکامی جهان را بدرود گفت، آرزوهای طلایی آن فاتح نامجوی در هجوم به بیزانس و پیروزی بر امپراتور روم، بر باد رفت.

واژگان کلیدی: سلطان محمود غزنوی، القادربالله، هند، روم، قیصر.

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۱

E-mail: Foroozani_s_a@yahoo.com

مقدمه

فکر، روش و ساختار مملکت فاتحان در درازنای تاریخ، بر تصرف سرزمین‌های متعدد و کسب غنایم ارزشمند از این راه و به گردش درآمدن چرخ اقتصاد براساس هرآنچه بتواند خزانه شاهی را آکنده سازد، استوار بوده است. در این نوع از کشورداری مبتنی بر کشورگشایی مردمان برای ادامه فتوحات ترغیب می‌شوند و آن‌چنان‌که رسم تاریخ است، سایه‌ای از حماسه نیز این سازه را حمایت و به غلیان می‌اندازد. عشق به گسترش قلمرو علاوه بر منویات مالی و نظامی فراوان، ناشی از میراثی کهن از آرزوهای بشری برای جاودانگی و شهرت است. هر فاتحی که گام در این راه می‌نهد، ناگزیر از تداوم و گسترش قلمروی تحت فرمان خود بود. در تاریخ ایران‌زمین، ایجاد پیوستگی و تسلط بر راه‌های تجاری که در مسیرهای شرقی غربی امتداد داشتند، مساله کم‌آبی، عدم توان توسعه همه‌جانبه برای همه نقاط قلمرو شاهی و بالاخره وجود تفکرات فردی و استبدادی زمینه‌پیدایش تفکرات فاتحانه متعددی را فراهم می‌ساخت. محمود غزنوی یکی از صدها فاتحی بود که در تاریخ این سرزمین کهن، قسمتی از نظام اقتصاد غنیمتی مبتنی بر گسترش قلمرو را به راه انداخته بود. بین او و سایر فاتحان شباهت‌های بسیاری وجود دارد؛ اما اینکه زمانه او چه سرنوشتی را برای او و میزان قلمروش رقم زده بود، تاثیر زمان و مکان حوادث موفقیت یا عدم موفقیت او را هویدا می‌سازد. او در عالم واقع و به تعبیر شاعران و درباریان که با چاشنی تملق و چاپلوسی او را می‌ستودند، جهانی را فتح کرده بود؛ اما در عالم تخیل هم آن‌چنان که میل و رغبتی عمیق به تداوم فتوحاتش داشت، می‌خواست مانند اسطوره‌های تاریخی که حداقل از زبان این شاعران و ناقلان احوال گذشتگان در دربار او جاری می‌شد، فاتحی با متصرفات فراوان باشد و از سویی نیز عنوان کثیرالغزواتی را نه تنها در بلاد هندوستان، بلکه در جهات دیگر بخصوص نسبت به آنهایی که در تاریخ صاحب اسم و رسمی بودند، او را بلند آوازه‌تر سازد.

زمینه تاریخی

سلطان محمود غزنوی در واپسین سال‌های زندگانی خویش با دردی جانکاه دست به گریبان بود (فرشته، بی تا/ ج ۱: ۳۵) اما او تلاش بسیار داشت که بیماری‌اش را از دیگران پنهان دارد و خود را سالم و قدرتمند نشان دهد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۸). فاتح بزرگ غزنوی به هنگام بیماری، پزشکانی را که به او سفارش می‌کردند که برای مدتی استراحت کند، متهم می‌کرد که می‌خواهند او را به کناره‌گیری از حکومت وادار سازند (ابن الاثیر، ۱۳۶۸/ ج ۱۶: ۱۱۱). با این همه، به مرور رنجوری سلطان آشکارتر

می‌گردید و او در واکنشی روانی به ضعف و بیماری خویش، حتی از مشاهده افراد تندرست ناراحت می‌شد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۶۴). سلطان محمود چنان از رو به رو شدن با واقعیت مرگ پرهیز داشت که در بدترین شرایط جسمانی، از بستری شدن خودداری می‌ورزید (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۸). وی که با حرکاتی تأثر برانگیز در روزهای پایانی عمر خویش فضایی غمناک بر دربار غزنوی حاکم ساخته و خویشان و اطرافیان را در اندوهی عمیق فرو برده بود (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۶۶-۶۵ و فرشته، بی تا/ ج ۱: ۳۵)، سرانجام در ماه ربیع‌الآخر سال ۴۲۱ ه.ق. در برابر مرگ مجبور به تسلیم گردید (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۹-۴۱۸). درست است که مرگ، برای غالب انسان‌ها واقعیتی هراسناک می‌باشد؛ اما وضعی که آن جهانگشای بزرگ در هنگام جان سپردن از خود بروز داد، حیرت آور است. برآستی بر خلاف انتظار، ظاهراً برای آن قهرمان عرصه‌های کارزار، مرگ مسأله چندان پذیرفته شده‌ای برای او نبود.

با این مقدمات، سوآلی که ذهن محقق را به خود مشغول می‌دارد، آن است که چرا سلطان محمود که در لشکرکشی‌های پی‌درپی‌اش، مرگ بسیاری از سربازان جوان و سالاران پرتوان سپاه خویش و نیز کشتار بی‌رحمانه مردان و زنان و پیران و کودکان سرزمین‌های مفتوحه را به عنوان یک واقعیت مشاهده کرده بود، از پذیرش فرجام زندگی خود پرهیز می‌نمود؟ در حقیقت از جنگاوری که بارها صحنه‌هایی فجیع و خونین و مرگبار را به چشم دیده بود، انتظار می‌رفت که مرگ را به عنوان نقطه پایان عمر، حتی آسان‌تر از دیگران بپذیرد. در پاسخ به سوآل یاد شده، شاید بتوان این موضوع را خاطر نشان کرد که محمود با تمام کشورگشایی‌هایش، هنوز به اهداف و آرزوهای بزرگ خویش نرسیده بود. در واقع او که گستره‌ی وسیع از شرق را تصرف کرده بود، درست در آن هنگام که اندیشه لشکرکشی به روم (شرقی) و رویارویی با امپراتور بیزانس و شکست و تصرف دست کم بخش‌هایی از قلمرو او، وسوسه‌اش می‌کرد، بر این حقیقت تلخ پی برد که وضع نامناسب جسمی او اجازه چنین کار بزرگی را به او نمی‌دهد. بدین ترتیب باید گفت که محمود با تمام کامروایی‌هایش، از منظر خویش ناکام بود و ناامیدی از تحقق آرزوی بزرگش (فتح روم)، پذیرش مرگ غیر منتظره را برای او تلخ‌تر و ناگوارتر می‌کرد.

شناخت شخصیت سلطان محمود غزنوی، به میزان زیادی از واکنش غیر منطقی او نسبت به مرگ پرده برمی‌دارد. لازمه این شناخت، نگاهی گذرا به چگونگی مراحل قدرت‌یابی محمود، رویدادهای سیاسی و نظامی مهم دوران فرمانروایی آن کشورگشای بزرگ و نیز، آگاهی از سیره عملی، اندیشه‌ها و آرزوهای سیاسی وی می‌باشد. از سویی نیز دوران حیات پرماجرایی وی بخصوص فتوحات مکرر که آکنده از فضایی روانی بود که شاعران و نویسندگان و درباریان بر آن می‌داشت تا برای ادامه جنگ و

گسترش قلمرو حتی در عالم تخیل ذهن سلطان را به خود مشغول سازد، پرده بر می‌دارد. نکات یاد شده با توجه به محدودیت مجال، به اختصار در این مقاله، مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند.

امیر محمود غزنوی بر پلکان ترقیات فاتحانه

محمود که در سال ۳۶۱ ه.ق. دیده به جهان گشود، (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج: ۱: ۲۲۸) از دوران نوجوانی شجاعتی قابل تحسین از خود نشان داده و در رکاب پدر دلاور خویش، سبکتگین، کار ورزیده گردیده بود. وی که در امور سیاسی و نظامی صاحب نظر بود، گاهی اوقات دیدگاه‌هایی بر خلاف پدر خویش داشت که بعداً درستی آنها به اثبات رسید (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۳۱-۲۹). محمود که با رفتار قدرت طلبانه‌اش در ایام جوانی، سبکتگین را نسبت به اهداف خویش بدگمان ساخته و به دستور او چند ماهی را در زندان سپری کرده بود، با زیرکی موقعیت سابق خود را به دست آورد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۴۴-۴۲). محمود در آن هنگام که سبکتگین از سوی دولت سامانی برای سرکوب سپهسالار شورشی، ابوعلی سیمجور و متحدانش، به یاری فرا خوانده شد، به همراه پدر به سوی خراسان عزیمت کرد. سبکتگین پس از پیروزی بر ابوعلی سیمجور، از سوی امیر نوح سامانی به ناصرالدین ملقب گردید و نقشی تعیین کننده در امور دولت سامانی به دست آورد. همچنین محمود بن سبکتگین از جانب امیر نوح سامانی، به سیف الدوله ملقب و به عنوان سپهسالار خراسان برگزیده شد (فروزانی، ۱۳۸۱: ۶۸-۶۴).

سبکتگین در واپسین ایام زندگانی خود، فرزندش اسماعیل را که از سوی مادر، نوه آلبتگین، بنیان‌گذار حکومت غزنوی بود، به جانشینی خود برگزید (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۱۵۲). در آن حال، محمود را یارای ایستادگی در برابر تصمیم سبکتگین نبود و او این کار را به زمانی مناسب موکول کرد. سبکتگین در ماه شعبان سال ۳۸۷ ه.ق. درگذشت (همان: ۱۵۰-۱۴۶). در آن زمان، سیف الدوله محمود به عنوان سپهسالار خراسان در مقر فرمانروایی خویش در نیشابور به سر می‌برد. وی پس از اطلاع بر مرگ سبکتگین، با ارسال نامه‌ای برای اسماعیل با تأکید بر تجارب و توانایی‌های خویش برای فرمانروایی، از اسماعیل خواست که تخت حکومت غزنه را به او واگذار نماید؛ اما اسماعیل از این کار سرپیچید و تنها پس از شکست در برابر سپاه محمود، مجبور شد از مقام خود کناره‌گیری کند. بدین ترتیب، امیر سیف‌الدوله محمود بن سبکتگین بر تخت حکومت غزنین نشست (همان: ۱۶۵-۱۵۸). لازم به یادآوری است که حکومت امیر اسماعیل بن سبکتگین، تنها هفت ماه دوام داشت (ابن الأثیر،

۱۳۵۱/ج ۱۵: ۲۴۵). بر این اساس، می‌توان گفت که امیر محمود در نخستین ماه‌های سال ۳۸۸ ه.ق، قلمرو سبکتگین را از تصرف برادر خویش خارج ساخته بود.

سبکتگین، سازنده حکومت ارتش‌سالار غزنوی و آغاز کننده اقدامات فاتحانه در هندوستان بود که این حملات به دوران حکومت محمود غزنوی نیز بسیار فعال‌تر ادامه یافت. در این اقدامات شهرت‌آور سیاسی و نظامی و انتشار اسلام، مسأله اقتصادی هم مورد نظر فاتحان بود. دستگاه خلافت هم این سیاست را تأیید می‌کرد، زیرا لشکرکشی و پیروزی در هندوستان موجب گسترش نفوذ خلیفه عباسی هم می‌شد. سلطان محمود نمی‌توانست فتوح خود را از جانب مغرب و جنوب غربی ایران ادامه دهد، زیرا این محدوده جزئی از حدود قلمرو خلیفه عباسی بودند و پیشرفت در آن نواحی از نظر محمود بی‌فایده و حتی خطرناک بود؛ از این رو محمود راه هند را بهترین مسیر حملات تشخیص داد. در راه شمال شرقی و شرق هم ترکان زرد پوست و دیگر اقوام چادرنشین جنگاور بودند و صرفه اقتصادی در جنگ با آنان برای لشکر محمود وجود نداشت. حمله به این نواحی نوعی خودکشی جنگی بدون کسب غنایم به حساب می‌آمد؛ به همین علت بود که او تصمیم گرفت به لشکرکشی و فتوح در سرزمین ثروتمند هند بپردازد. بتدریج هرچه بر فتوحات محمود اضافه می‌شد بر آرزوهای فاتحانه او هم مناطق جدیدتری اضافه می‌گردید. نقش درباریان و شاعران نیز در ساختن این فضای روانی قابل توجه بود. توالی سال‌های حکومت توامان با فتوح مکرر، روان سلطان غزنوی را به عادت روزمره دچار ساخته بود که حکومت با تصرف سرزمین‌های تازه و عمدتاً با نام و نشان معروف‌تر امکان پذیر است از طرفی هم چاپلوسان و درباریان نیز که چشم به الطاف ملوکانه داشتند بر تأیید این ایده فاتح غزنوی سخن‌های منثور و منظوم می‌سرودند. این فضای درباری مبنای تشکیل امال و آرزوهایی در نزد سلطان گردید که تا لحظه مرگ نیز او را رها نمی‌ساخت.

امیر محمود غزنوی فرمانروای مستقل خراسان (اولین خواسته‌های فاتحانه)

از آنجا که در غیاب سیف الدوله محمود، امیرابوالحارث منصور سامانی (۳۸۷-۳۸۹ ه.ق) مقام سپهسالاری خراسان را به یکی از سرداران خویش، به نام بگتوزون، واگذار کرده بود، محمود پس از استقرار بر تخت غزنه، با فرستادن نامه‌ای برای امیر سامانی، نسبت به این کار اعتراض کرد. وی با بیان خدماتی که او و پدرش برای پاسداری از حکومت سامانیان انجام داده بودند، خواستار به دست آوردن مجدد مقام سابق خویش گردید. با آنکه امیر منصور به تقاضای محمود پاسخ مساعد نداد، محمود

درگیری با حکومت سامانی را در آن حال به صلاح خویش ندانست و منتظر فرصت مناسب گردید (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۱۷۲-۱۶۹). کمی بعد، اوضاع به نفع امیر محمود تغییر یافت، زیرا دو تن از سرداران قدرتمند امیر منصور (یعنی فایق و بگتوزون) که از سازش احتمالی امیر سامانی با محمود، نگران بودند، امیر منصور را در ماه صفر سال ۳۸۹ ه. ق. از مقام خویش برکنار و او را نابینا کردند. آنان پس از این اقدام، برادر خرد سال منصور را که عبد الملک نام داشت، به امارت نشاندهند (فروزانی، ۱۳۸۵: ۱۳۱-۱۳۰).

این موضوع بهانه خوبی برای دخالت محمود در خراسان بود. وی با استفاده از این فرصت طلایی پس از رویارویی با سرداران یاد شده و سرکوب آنان، بر خراسان مسلط شد (همان: ۱۳۲-۱۳۱). اندک پس از این حوادث، در ذی‌قعدة سال ۳۸۹، ایلک خان (فرمانروای بزرگ قراخانی)، از ترکستان به ماوراءالنهر لشکر کشید و پس از تصرف بخارا، دولت سامانی را از میان برداشت (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۱۸۴-۱۸۳؛ فروزانی، ۱۳۸۹: ۵۵-۵۰). بعد از این رویداد، میان ایلک قراخانی و محمود غزنوی پیمانی بسته شد که به موجب آن، رود جیحون به عنوان مرز متصرفات دو حکومت به رسمیت شناخته شد (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۴۹). بدین ترتیب، امیر محمود غزنوی از سال ۳۸۹ ه. ق. فرمانروای مستقل خراسان گردید.

سلطان محمود فاتح شرق (دنیای واقعیت)

محمود برای کسب مشروعیت فرمانروایی و استوار ساختن بنیان‌های حکومت خویش با خلیفه عباسی، القادربالله (۳۸۱-۴۲۲ ه. ق) از در سازش در آمد و نسبت به او اظهار اطاعت کرد. وی با این کار موفق شد فرمان (منشور) حکومت خود را از سوی خلیفه دریافت کند (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۳۰۴-۳۰۲). محمود بتدریج حکومت‌های محلی مجاور قلمرو خود (مانند سیستان، غرjestان، جوزجان، چغانیان و ختل) را به اطاعت از دربار غزنین وادار ساخت (باسورث، ۱۳۶۲/ج ۱: ۴۶-۴۵)؛ اما یورش‌های متعدد محمود به سرزمین هندوستان (که از سال‌های آغازین حکومتش شروع شد)، نام او را به عنوان کشورگشایی بزرگ بر سر زبان‌ها انداخت (ناظم، ۱۳۱۸: ۱۳۰-۹۱). با آنکه محمود تلاش داشت به لشکرکشی‌های خود به هندوستان جنبه مذهبی بدهد و اقدام خود را برای گسترش اسلام در آن سرزمین جلوه‌گر سازد، این موضوع چندان به حقیقت نزدیک نیست. مسلم است که تبلیغات سلطان محمود تنها برای عوام مردم جاذبه داشت و خردمندان را از شناخت اهداف واقعی محمود باز نمی‌داشت؛

به عنوان مثال، ناصر خسرو قبادیانی که روشنفکری ژرف‌نگر بود، در واکنش به آن تبلیغات سلطان محمود، چنین سروده است:

«آن کو به هندوان شد یعنی که غازی ام از بهر بردگان نه ز بهر غزا شده است»
(ناصر خسرو، ۱۳۳۵: ۵۴)

در واقع محمود که حکومتی متکی بر عناصر نظامی داشت ناچار بود لشکریان خویش را با سفرهای جنگی پی در پی مشغول بدارد. بدین ترتیب محمود با کسب غنیمت‌های گرانبها از سرزمین هند هم در تأمین حقوق و پاداش سپاهیان خویش موفقیت داشت و هم قلمروی گسترده و اقتداری کم نظیر به دست آورد. (باسورث، ۱۳۶۲/ج ۱: ۵۹ و ۷۶-۷۲)

سلطان محمود در ولایات مرکزی و غربی ایران

علاوه بر توفیقات محمود در هند پیروزی‌های او در برابر قراخانیان در نبرد کتر (در حوالی شهر بلخ) که در سال ۳۹۸ ه.ق. روی داد (فروزانی، ۱۳۷۵: ۱۱۹-۱۱۸) و تصرف خوارزم که در سال ۴۰۸ ه.ق. صورت گرفت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹۶ - ۳۹۵)، و سرانجام، لشکرکشی آن فرمانروای بزرگ به ماوراءالنهر (فرارود) که در سال ۴۱۶ ه.ق. انجام پذیرفت (فروزانی، ۱۳۷۵: ۱۲۱)، قدرت او را در قلمروی وسیع بی رقیب ساخت. دیگر زمان آن فرا رسیده بود که محمود به قسمت‌های واقع در غرب متصرفات خود توجه کند. سلطان محمود که سال‌ها پیش، منوچهر زیاری (فرمانروای طبرستان) را به اطاعت از خویش مجبور ساخته بود (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۳۵۱)، در سال ۴۲۰ ه.ق. به سوی نواحی مرکزی ایران (عراق عجم) که مجدالدوله ابو طالب رستم بویه بر آن فرمان می‌راند، روی آورد. وی پس از تصرف ری (پایتخت مجدالدوله)، دولت آل بویه مرکزی را بر انداخت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۸ - ۴۱۷). سلطان محمود پس از فتح ری، قزوین و قلعه‌های واقع در آن ناحیه و نیز شهرهای ساوه و آبه را تسخیر نمود. فرمانروای غزنوی همچنین شاهزاده ای دیلمی به نام مرزبان بن حسن را که به وی پناهنده شده بود، برای تصرف قلمرو سالار ابراهیم بن مرزبان بن اسماعیل فرستاد. لازم به توضیح است که سالار ابراهیم که یکی از فرمانروایان سلسله آل مسافر بود، پس از درگذشت شاهنشاه فخرالدوله (فرزندکن الدوله حسن بویه)، سرزمینی را که نواحی سرجهان، زنجان، ابهر، شهر زور و... را در بر می‌گرفت، به تصرف در آورده بود (ابن الاثیر، ۱۳۶۸/ج ۱۶: ۸۷)؛ اما هم در سرزمین ری بود که

بیماری محمود (که از یک سال پیش او را رنجه می داشت) شدید تر شد (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۶۴) و سلطان محمود غزنوی فرزندش مسعود را برای ادامه فتوحات در ری باقی گذاشت و خود به اجبار، به سوی پایتخت باز گشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۸؛ شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۶۴).

از آنجا که از یک سو، مرزبان بن حسن در تصرف قلمرو سالار ابراهیم مسافری به صورت قطعی موفق نشد و از سوی دیگر، سالار ابراهیم در قزوین شکستی سخت بر لشکر غزنوی وارد آورد، مسعود بن محمود غزنوی، خود مبارزه با سالار ابراهیم را بر عهده گرفت. مسعود نیز در رویارویی نظامی با سالار ابراهیم، کاری از پیش نبرد؛ اما سرانجام با خدعه بر او دست یافت و قلمرو و اموالش را تصاحب کرد (فروزانی، ۱۳۸۴: ۱۴۸). بدین صورت بود که «در اکثر بلاد جیل تا حدود ارمینیه (ارمنستان) خطبه به نام محمود خواندند» (ابن الاثیر، ۱۳۶۸/ج ۱۶: ۸۸-۸۶). این موضوع نا گفته نماند که مسعود اندکی پس از این ماجرا، در سال ۴۲۱ ه.ق. همدان و اصفهان را نیز از تصرف علاء الدوله کاکویه (بنیانگذار سلسله آل کاکویه) خارج ساخت (فروزانی، ۱۳۸۴: ۱۴۸). با آخرین عملیات گسترده سپاهیان غزنوی، متصرفات سلطان محمود از وسعتی کم نظیر برخوردار گردید و میزان ثروت او به رقمی باور ناکردنی رسید.

تأملی بر ویژگی‌های شخصیتی سلطان محمود غزنوی

برای شناخت هر چه بهتر ویژگی‌های شخصیتی سلطان محمود، لازم است علاوه بر آنچه پیش از این گفته شد، سایر تلاش‌های نظامی آن فرمانروای نامدار، برای ضمیمه کردن سرزمین‌های دیگر به قلمرو اصلی خویش و نیز اقدامات سیاسی و نظامی او برای مطیع ساختن سایر ملوک، که بشدت مورد علاقه او بود، به صورت خلاصه مد نظر قرار گیرد. همچنین بجاست که به اهمیت ثروت از منظر آن سلطان غزنوی و نیز برخی شیوه‌های کسب مال توسط وی، اشاره شود. مولف کتاب زین الأخبار به تصریح خویش، لشکرکشی‌ها و کارزارهای محمود غزنوی و سرکوب فرمانروایان بزرگ توسط آن کشورگشای قدرتمند را به چشم دیده و شاهد بوده است که:

«امیر محمود رحمه الله اندر هندوستان چه کردست و به نیمروز و به خراسان و به خوارزم و به عراق چگونه قلعه‌ها گشاده است؟ و بر چه جمله [از] بیابان‌ها و کوه‌ها و راه‌ها [ی] مخوف گذشته است؟ و حرب آن چگونه کرده است؟ و پادشاهان بزرگ را

چگونه قهر کرده است؟ که کسی آن ندیده است و نشنوده، که چنین حرب و حيله، نه کار آدمیان باشد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۹).

با توجه به گفتار گردیزی که با محمود معاصر بود، بدون تردید سلطان محمود از قدرت و تبحر نظامی و توان پایداری و تحمل مشقات در هنگام لشکر کشی های خویش برخوردار بوده است. درباره چگونگی دستیابی محمود غزنوی به قدرت و نحوه افزایش اقتدار او و نیز برخی از فتوحات آن سلطان، در صفحات پیش به صورت خلاصه سخن به میان آمد؛ اما توجه به این نکته لازم است که گسترش مملکت و تسلط بر دیگر حکمرانان، برای سلطان یمین الدوله و امین المله محمود از چنان اهمیتی برخوردار بود که وی علی رغم تظاهر به اطاعت از خلافت عباسی، زمانی حتی با تهدید از خلیفه القادربالله خواست که منشور (فرمان) حکومت ماوراءالنهر را برایش ارسال نماید (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۲۰۸). گفتنی است که خوارزمشاه ابوالعباس مامون بن مامون برای در امان ماندن از هجوم سلطان محمود به خوارزم با سلطان غزنوی روابط دوستانه بر قرار کرد و برای تحکیم این مناسبات، با خواهر سلطان ازدواج نمود. خوارزمشاه حتی زمانی که خلیفه القادربالله «وی را خلعت و عهد و لوا و لقب فرستاد، عین الدوله و زین المله...»، برای آنکه این موضوع موجب کدورت محمود نشود و «گوید چرا بی وساطت و شفاعت من، او خلعت ستاند از خلیفت و این کرامت و مزیت یابد»، ابوریحان بیرونی را که در آن زمان در خدمت وی بود، به پیشباز رسول خلیفه فرستاد تا در بیابان و در خارج از پایتخت، به صورت پنهان، خلعت و سایر مرسولات خلیفه را دریافت کند (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۰۸-۹۰۷). همچنین نظر به اینکه سلطان محمود غزنوی، خاقان (فرمانروای قراخانی) را از جمله مطیعان و دست نشانندگان خویش بر می شمرد (نظام الملک، ۱۳۷۲: ۱۸۶)، میان سلطان محمود و خلیفه القادربالله پیمانی بسته شده بود که بر مبنای آن، خلیفه تنها با واسطه (و تایید) محمود غزنوی، با خانان ترکستان (قراخانیان) مکاتبه می نمود و در ارسال لقب و خلعت برای آنان رضایت سلطان غزنوی را در نظر می گرفت (بیهقی، ۱۳۵۶: ۳۸۶).

سلطان محمود به ثروت اندوزی نیز علاقه ای مفرط و بیمارگونه داشت. وی حتی در اواخر عمر، هنگامی که در سال ۴۲۰ ه.ق. بر قلمرو مجدالدوله بویه مسلط شد و خزانه های آل بویه را که طی سال ها فراهم آمده بود، تصرف نمود و «مالی یافت که آن را عدد و منتها پدید نبودی» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۸)، با مسرت خاطر، در فتحنامه ای که برای خلیفه القادربالله فرستاد، با ذکر جزئیات، از اموالی که از خزانه مجدالدوله به دست آورده بود، یاد کرد (فقیهی، ۱۳۶۶: ۳۱۷-۳۱۵). سلطان محمود در طول حیات خویش در طلب مال تلاش بسیار نمود به نوشته کتاب زین الاخبار، امیرخلف صفاری از

محمود امان خواست و «همه کلید گنج‌ها پیش امیر محمود نهاد». سلطان غزنوی همچنین پس از فتح قلعه بهیم نگر در هند، «خزینه‌های زر و سیم و الماس... بر گرفت و چندان مال یافت که حد و قیاس آن پدید نبود». وی در دیگر لشکرکشی‌های خویش به نقاط مختلف هند، اموال فراوانی به دست آورد؛ به عنوان نمونه، محمود در ولایت ماتوره به ثروتی هنگفت دست یافت که از آن جمله، قطعه یاقوتی با وزنی چشمگیر، و بتی را که از نود و هشت هزار و سیصد مثقال زر ساخته شده بود می‌توان نام برد. سلطان محمود غزنوی پس از فتح سومنات، «... مالی عظیم از آنجا به حاصل کرد چه بتان سیمین و جواهر ایشان و چه گنج از دیگر غنیمت‌ها...» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۳-۳۸۶).

ثروت سلطان محمود چنان سرشار بود که خود در نامه‌ای به خوارزمشاه (ابوالعباس مامون بن مامون) یادآور شد که «...زمین قلعت‌های ما به دردند از گرانی بار زر و سیم...» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۱۸). اما با این وصف، میل او به جمع مال چنان بود که حتی از راه‌های خلاف مرّت و دور از شأن پادشاهی، بویژه با توسل به اتهام‌های مذهبی، به اموال دیگران دست اندازی می‌کرد. ابن الاثیر با اشاره به این که محمود «از هر راهی که بود اموال را می‌گرفت»، ادامه داده است که محمود پس از این که شنید مردی بسیار توانگر در نیشابور به سر می‌برد، آن مرد را به غزنین فرا خواند و به وی گفت: «ما شنیده ایم تو قرمطی هستی، آن مرد گفت: من قرمطی نیستم. هرچه دارایی دارم بگیرید و مرا از این نام (تهمت) معاف دارید. محمود مالی از وی بگرفت و نامه‌ای در صحت اعتقادش نوشته بر آن صحنه گذاشت» (ابن الاثیر، ۱۳۶۸/ج ۱۶: ۱۱۴). بدین ترتیب می‌توان گفت که بسط حوزه قلمرو و حیطه نفوذ و مطیع ساختن فرمانروایان دیگر اقالیم و کسب اقتدار و جمع‌آوری روزافزون ثروت، از دلمشغولی‌های عمده محمود غزنوی بوده است.

فتح روم، آرزوی بزرگ سلطان محمود غزنوی (دنیای تخیل)

پس از آنکه نواحی غربی ایران تا حدود ارمنستان تحت حاکمیت سلطان محمود در آمد، متصرفات او با مملکت بیزانس هم‌مرز گردید. در آن حال، با توجه به عملکرد محمود در گذشته که از اشتیاق فراوان آن فاتح نامجوی غزنوی برای گسترش قلمرو حکومتی اش و سروری بر دیگر فرمانروایان سؤالی که ذهن محقق را به خود مشغول می‌دارد، آن است که آیا هجوم به سرزمین بیزانس و مطیع ساختن امپراتور آن کشور، برای سلطان محمود از جاذبه‌ای فراوان برخوردار نبود؟ شاید پاسخ خردمندان آن باشد که بعد از آن همه کشور گشایی‌ها، سلطان غزنوی می‌بایست به

کشورداری بپردازد. این نکته جالب است که پیرزنی ستمدیده سلطان محمود را مورد خطاب قرار داد که «چندان ولایت بستان که نگاه توانی داشت و در روز محشر جوابش با خدای تعالی توانی گفت و او از تو قبول کند» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۹۵)؛ اما عشق به جهانگشایی بر عقل سلطان محمود چیرگی یافته و او را از لذت جهانداری و پاسداری از حقوق خلق، بی بهره ساخته بود بر این اساس، سلطان محمود که از قدرت نظامی فراوانی برخوردار بود، اگر فرصت می یافت، حتی با وجود آنکه احتمال بروز خطری از جانب رومیان را بعید می دانست، با توجه به ویژگی های شخصیتی خویش، برای اقناع خوی خود بزرگ بینی و برتری طلبی و ثروت اندوزی اش (که نارضایتی روحی همیشگی او از وضع موجود را در پی داشت)، به سوی روم لشکر می کشید.

فرمانروای نامجوی غزنوی که شیفته ستایش از خویش بود، دربار خود را کانون حضور شاعران مدیحه گر نمود. وی این گروه از شاعران را بسیار گرامی داشته و به مناسبت های گوناگون آنان را با هدایای گرانقدر خویش خرسند می کرد. در مجمع الانساب با بیان این موضوع که سلطان محمود شاعران را از دانشمندان بزرگ تر می شمرد، از اموال فراوانی که آن فرمانروای غزنوی به شاعران بخشیده، یاد کرده است (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۶۹). فرخی سیستانی ضمن قصیده ای در مدح سلطان محمود، از بخشش های او این چنین یاد کرده است و می گوید:

«...ده بار نه ده بار که صد بار فزون کرد در دامن من بخشش او بدره دینار...»

(فرخی سیستانی، ۱۳۸۰: ۸۱)

سلطان غزنوی با این کار از شاعران به عنوان دستگاه تبلیغاتی خویش استفاده می نمود. به احتمال بسیار، از طریق همین عناصر بود که او به طرح اندیشه های خود در جامعه می پرداخت و واکنش مردم را نسبت به موضوعات مورد توجه خویش می سنجید. در کتاب تاریخ در ترازو مطلبی آمده است که ذکر آن در اینجا بی مناسبت نیست: «... در واقع از شعر و ادب تمتعی که برای ممدوح حاصل می شود به مراتب عمیق تر و پردامنه تر از تمتعی است که مردم عادی ممکن است از مطالعه شعر و ادب به دست آورند. آشنایی با تاریخ این آثار، با سوابق آنها، و با زندگی و محیط نویسندگان آنها ما را به سرچشمه الهام آنها رهنمون می شود...» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۵-۲۴).

از آنجا که شاعران درباری به دلیل نزدیکی به سلطان و ارتباط با اطرافیان او و نیز رفت و آمد به دربار که کانون اخبار و محل تصمیم گیری ها بود، کما بیش از اندیشه ها و اهداف بزرگ فرمانروای فاتح غزنوی با خبر بودند. آنان به طور مسلم در اشعار خویش به مضامینی توجه می کردند که مورد نظر و موجب خرسندی خاطر سلطان بود. بر این اساس بدون تردید، تأکید مکرر شاعرانی چون عنصری

بلخی و فرخی سیستانی در باره لزوم هجوم سلطان محمود به روم را نمی توان تنها در قالب یک غلو شاعرانه ارزیابی کرد. آنچه دست کم از این اشعار برداشت می شود و در این مقاله بر آنها تکیه شده، آن است که محمود غزنوی در آرزوی فتح روم بوده است. عنصری در یکی از قصاید خویش خطاب به سلطان محمود چنین سروده است:

« ... زمین هند را چندی سپردی
زمین روم را یک چند بسپری
از ایشان قلعه غزنین بیارای
به ماه سرو قد زلف چنبر
بدان درکش زیک سو چتر خانش
بیاویز از دگر سو تاج قیصر... »
(عنصری، ۱۳۶۳: ۷۱)

البته مسلم است که محمود در صورتی که موفق به هجوم به کشور روم می گردید، گسترش اسلام را برای نبرد با رومیان بهانه می کرد. نظر به اینکه سلطان محمود پس از تصرف شهر مهم مذهبی تانیسر در سال ۴۰۲ ه.ق. بت معروف به «جکرسوم» را برای مشاهده مردم به غزنین آورد (فروزانی، ۱۳۶۴: ۱۱۸-۱۱۷)، عنصری با اشاره به موضوع یاد شده، از محمود خواسته است که صلیب مقدس مسیحیان را نیز از روم به غزنین آورد:

«...ز تانیسر بت آوردی به اشتر
ز روم اکنون صلیب آور به استر... »

(عنصری، ۱۳۶۳: ۷۱)

عنصری در قصیده‌ای دیگر به پیش بینی سایر موفقیت‌های نظامی سلطان محمود پرداخته، خطاب به آن کشورگشای بزرگ غزنوی می‌گوید که شمشیر (نیروی نظامی) تو آنچنان که کشور هند را از وجود برهمن‌ها (روحانیون مذهب برهمن) و چیپال (از فرمانروایان منطقه ای هند) خالی ساخت، (در آینده) شهرهای مملکت روم را از وجود اسقف‌ها (روحانیون مسیحی) عاری خواهد کرد:

«... کند حسام تو ز اسقف تهی بلاد الروم
چنان که کشور هند از برهمن و چیپال... »

(همان: ۱۸۶)

در سال ۴۱۷ ه. ق. خلیفه القادر بالله پس از باز گشت سلطان محمود از سفر جنگی پیروزمندانه خود به سومنات (در هند) برای وی منشوری (فرمانی مکتوب) فرستاد. خلیفه در منشور خویش سلطان و فرزندان و برادر او را به القابی افتخار آمیز ملقب کرده بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۴-۴۱۱). وی به همراه آن منشور دستاری را که به دست خویش پیچیده و نیز شمشیر مخصوص خود را برای سلطان فرستاده و تأکید نموده بود که شمشیر یاد شده را « سلطان پیوسته حمایل کند و دشمنان دین محمد را بدان

نیست گرداند و چنان که مشرق را به نام ما بگرفته است مغرب نیز بگیرد ان شاءالله تعالی» (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۶۱-۶۰)؛ اما چنانکه در سطور آینده خواهیم دید، خلیفه از صمیم دل راضی به لشکرکشی محمود به سوی مغرب (قلمرو فاطمیان) نبوده، زیرا این امر متضمن حضور سلطان غزنوی در بغداد و تسلط او بر خلیفه القادری بالله نیز بوده است. به احتمال بسیار، خلیفه هیچگاه تصور نمی کرد که سلطان محمود در حدود سه سال بعد موفق شود که به سوی غرب قلمرو خود لشکر کشی نماید؛ اما فرمانروای غزنوی پس از آنکه به اهداف خویش در شرق رسید، خطاب به بزرگان دربار غزنوی گفت: «مرا خدای تعالی هر چه در خاطر داشتم ارزانی فرمود به غیر از حج و شهادت. اکنون مرا نیت آن است که عزیمت عراق و بغداد و حجاز و مصر و شام کنم.» (همان: ۶۳) سلطان سپس برنامه کاری خود را به شرح زیر بیان نمود: «اول آنکه ممالک عراق در دست مشتی ظالمان دیلمی است و ظلم و جور و تعدی می کنند مستخلص کنم. دوم آنکه روی خلیفه بینم و دست او را در امامت قوی گردانم. سوم آنکه اگر خدای تعالی خواسته است فریضه حج از گردن بیفکنم، چهارم آنکه به حرب قرامطه و بد دینان مصر و شام و مغرب مشغول شوم یا آن طرف را هم چون طرف مشرق و هندوستان بگیرم و دین را بگسترانم یا شهادت یابم و دولت جاوید مرا بود» (همان). بدین ترتیب بود که سلطان محمود با لشکری مجهز و پر شمار به سوی قلمرو آل بویه روی آورد و در جمادی الاول سال ۴۲۰ ه. ق. شهر ری پایتخت آل بویه بی هیچ مقاومتی به تصرف لشکریان محمود غزنوی در آمد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۸). بعد از آنکه بساط دولت آل بویه مرکزی (در عراق عجم) در هم پیچیده شد، به دستور سلطان محمود فرزندش مسعود (که با سی هزار سوار به عنوان مقدمه سپاه سلطان غزنوی حرکت می کرد) به تسخیر شهر اصفهان و عزیمت به جانب بغداد مأمور گردید (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۶۴-۶۳). در اینجا اشاره به این موضوع لازم است که اندک زمانی پس از درگذشت سلطان محمود، در آن هنگام که امیر مسعود غزنوی برادرش امیر محمد را که بنا بر وصیت سلطان محمود در غزنین بر تخت حکومت نشسته بود، از قدرت خلع کرد و زمام امور را به دست گرفت، با ارسال نامه ای برای قدرخان، او را از چگونگی پیروزی خود بر امیر محمد آگاه ساخت (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۶-۸۹). گفتنی است که قدرخان یوسف یکی از فرمانروایان بزرگ سلسله قراخانی بود که بر ترکستان حکومت می کرد و با سلطان محمود غزنوی روابط دوستانه داشت (فروزانی، ۱۳۸۹: ۸۹-۸۶). در قسمتی از نامه مسعود به قدرخان، از اصرار امیرالمومنین (القادر بالله) برای عزیمت سپاه غزنوی به مدینه السلام (بغداد) و سرکوب مخالفان خلیفه سخن به میان آمده است (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۰). لازم به ذکر است که در آن هنگام مسعود از جانب سلطان محمود به فتح نواحی بزرگی از سرزمین های واقع در عراق عجم و شمال غربی ایران اشتغال داشت (فروزانی، ۱۳۸۴: ۱۴۸).

بدین ترتیب، این نکته به ذهن متبادر می‌شود که به صورت ظاهر، سلطان محمود بنا به درخواست خلیفه عباسی (القادر بالله) تصمیم داشت سپاه خویش را برای پشتیبانی از مقام خلافت عباسی به بغداد روانه کند؛ اما این موضوع تردید برانگیز است، زیرا هنگامی که خلیفه عباسی از تصمیم سلطان محمود آگاه شد، هراسناک گردید و با ارسال نامه ای برای سلطان غزنوی خطاب به وی گفت: «ترا مصلحت نیست مملکت غزنین و خراسان رها کردن و بدین طرف آمدن و اگر تو را حج کردن خاطر است، ضبط ممالک و رعایا و عدل و انصاف از حج کردن فاضل تر است» (مجمع‌الأنساب، ۱۳۶۴: ۶۴).

این موضوع نشان می‌دهد که خلیفه‌القادر بالله به خوبی از اهداف سلطان محمود آگاه بود. وی می‌دانست که اندیشه جهانگشایی، سراسر وجود محمود را فرا گرفته و او پس از تسخیر بغداد، خلیفه را بازبچه آمال خویش قرار خواهد داد و مخالفت با او سرانجامی شوم در پی دارد. آری در صورتی که اوضاع مطابق میل محمود پیش می‌رفت. وی به احتمال بسیار در نظر داشت که به کاری بپردازد که چند دهه بعد از او، طغرل سلجوقی در تسخیر بغداد و الب ارسلان سلجوقی در ملازگرد (واقع در آناتولیا= آسیای صغیر، که در قلمرو امپراتور بیزانس بود) انجام دادند (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۲۰-۱۰۵). در تأیید موضوع یاد شده، باید گفت که در نامه امیر مسعود به قدرخان همچنین این نکته گوشزد شده بود که سلطان محمود «ما را به ری ماند که دانست که آن دیار تا روم و از دیگر جانب تا مصر طولاً و عرضاً همه به ضبط ما آراسته گردد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۱). مسعود هدف پدرش را در مأموریتی که به وی محول کرده بود، بدین صورت ارزیابی نموده که وی (سلطان محمود) قصد داشته است که مسعود با پرداختن به فتوحات در سرزمین‌های یاد شده، غزنین و هندوستان و نواحی دیگر (واقع در شرق) را به برادرش امیر محمد واگذارد (همان).

امیر مسعود غزنوی همچنین در بخشی از مذاکره ای که با رسولی که در سال ۴۲۲ ه.ق. از بغداد برای اعلام درگذشت خلیفه‌القادر بالله و به خلافت رسیدن القائم بامرالله در بلخ به حضور وی رسیده بود، با اشاره به فراوانی سپاه خویش و لزوم مشغول داشتن نظامیان به امور جنگی، این موضوع را گوشزد کرد که «اگر حرمت درگاه خلافت را نبودی ناچار قصد بغداد کرده آمدی تا راه حج گشاده شدی که ما را پدر به ری این کار را ماند» (همان: ۳۸۶-۳۸۰). امیر مسعود با بیان این موضوع که او به ضرورت (برای به دست آوردن تخت و تاج محمود) از ری به خراسان باز گشته است، تأکید کرد که: «اگر ما را حاجتمند نکردندی سوی خراسان باز گشتن به ضرورت، امروز به مصر یا شام بودیمی.» (همان: ۳۸۶). بر اساس آنچه گفته شد، توسعه ارضی در رأس برنامه‌های حکومت سلطان محمود غزنوی قرار داشت، زیرا ارکان حکومت او بر دوش نظامیان بود و در چنین حکومتی، لشکریان باید

پیوسته به فتوحات و کسب غنائیم مشغول باشند. از آنجا که سپاه سلطان محمود در هجوم های مکرر به هندوستان، آن سرزمین را به باد غارت و تاراج داده و بر نواحی زیادی از سرزمین های شرقی سلطه یافته بود، دیگر هنگام توجه به سرزمین های غربی فرا رسیده و نوبت آن بود که افتخارات نظامی تازه ای برای فرمانروای نامجوی غزنوی حاصل شود.

علاوه بر آنچه که از مدایح عنصری درباره آرزوی بزرگ سلطان محمود دریافتیم، در دیوان اشعار فرخی سیستانی نیز به اشعاری در مدح سلطان محمود بر می خوریم که به طور مسلم موجب خشنودی آن سلطان ستایش پسند بود. این اشعار نیز از اندیشه ها و آرزوهای محمود (از جمله درباره هجوم به بیزانس) پرده بر می دارد. وی در یکی از ابیات قصیده ای در مدح سلطان محمود می گوید:

«... به روم و به چین از نهیب تو یک شب
همی خوش نخسبند فغفور و قیصر...»

(فرخی سیستانی، ۱۳۸۰: ۸۴)

فرخی، چنان که دیدیم برای خوشامد سلطان یمین الدوله محمود، فغفور چین را هم مانند قیصر روم، از صولت و قدرت سلطان غزنوی، هراسناک نشان داده است. وی در یکی دیگر از اشعار خویش قیصر روم را نیز مانند رای (فرمانروای بزرگ) هند، از هیبت سلطان محمود آشفته خواب دانسته است:

«... خوش نخسبند همی از فزع و هیبت او
نه به روم اندر قیصر نه به هند اندر رای...»

(همان: ۳۶۷)

فرخی سیستانی در ضمن قصیده ای دیگر در مدح سلطان محمود، با اشاره به نابودی دودمان بهیم در هند توسط سلطان فاتح غزنوی، از او خواسته است که سپاه کشن (=گشن به معنای نیرومند و فراوان) خویش را برای نابود ساختن قیصر، به سوی روم ببرد:

«... خدایگانا زین پس چو رای غزو کنی
بیر سپاه کشن سوی روم و سوی خزر

... خراب کردی و بی مرد خاندان بهیم
مگر کنی پس از این قصد خانه قیصر...»

(همان: ۷۳)

شاعر نام آور و ظریف اندیش سیستانی که ستایشگری درباره سلطان محمود را به اوج رسانیده در قصیده ای از فیلان جنگی کوه پیکر سلطان غزنوی یاد کرده است و در دنباله قصیده به شیوه سؤال و جواب با معشوق خویش چنین می گوید:

«... گفتا: چرا همی نبردشان به سوی روم
گفتم: کنون برد که کنون آمده ست گاه

گفتا: چگونه گردد از ایشان بلاد روم
گفتم: چنانکه کوه گهر دار چاه چاه...»

(همان: ۳۴۴)

باری، فرخی در ابیات یاد شده، با بیان اینکه گاه (وقت) حمله سلطان محمود به روم فرا رسیده است، پیش بینی می‌کند که شهرهای روم توسط سپاه غزنوی، مانند کوه گوهرداری که در اثر بهره برداری از معادن گوهر آن، چاه، چاه (سوراخ، سوراخ) شده، ویران خواهد گردید. فرخی سیستانی نیز مانند عنصری بلخی، تلاش دارد به لشکرکشی احتمالی سلطان محمود غزنوی به روم، جنبه مذهبی بدهد. از این روست که می‌گوید همان گونه که سیم نفایه (نقره ناخالص) در میان‌گاه (بوته یا کوره زرگری) ذوب و ناخالصی‌هایش جدا می‌شود، شهرهای روم هم از آلودگی کفر پاک خواهد شد:

«... گفتا: ز کفر پاک شود شهرهای روم؟ گفتم: چنانکه سیم نفایه میان‌گاه...»

(همان)

شاعر توانای سیستانی در قصیده‌ای که در مدح امیر ابویعقوب یوسف (برادر سلطان محمود) سروده، با یادآوری این موضوع که امام علی (ع) پس از برکندن در قلعه خیبر به شیر خدا ملقب شد و نام آور گردید، با بیان این مطلب که در (درب) شهر قسطنطنیه (کنستانتین، که پایتخت روم شرقی بود) صد مرتبه از در خیبر مهم‌تر است، می‌گوید که اگر سلطان محمود به امیر یوسف دستور دهد، وی درب دروازه قسطنطنیه را به حضور سلطان خواهد آورد:

«... از پی آنکه در از خیبر بر کند علی
شیر ایزد شد و بگذاشت سر از علین
در قسطنطین صد ره ز در خیبر به
قاضی شهر گواهی دهد امروز بر این
گر خداوند مرا شاه جهان امر کند
بر شاه آرد در دست در قسطنطین...»

(همان: ۲۸۷)

در یکی دیگر از قصایدی که فرخی سیستانی در مدح سلطان محمود سروده، به نکته‌ای اشاره کرده است که نشان می‌دهد فرمانروای غزنوی در نظر داشته است که در فرصت مناسب، روس‌ها را نیز سرکوب نماید:

«... سند و هند از بت پرستان کرد پاک
رفت ازین سو تا به دریای روان
هندوان را سر به سر ناچیز کرد
روسیان را داد یک چندی زمان
وقت آن آمد که در تازد به روم
نیزه اندر دست و در بازو کمان
تاج قیصر بر سر قیصر زند
همچنان چون بر سرخان چترخان...»

(همان: ۲۶۳)

فرخی در دنباله همین قصیده به پیشباز فتح روم توسط فرمانروای نام آور غزنوی رفته است و با بیان این نکته که تا زمانی که سلطان محمود پس از تصرف روم، از او (فرخی) درخواست نکند که شعری را که در مورد فتح روم سروده، بخواند، او (فرخی) خواب خوشی نخواهد داشت، می گوید:

«... خوش نخسیم تا نگوید: فرخی
شعر فتح روم گفتستی؟ بخوان...»

(همان)

از آنچه فرخی سیستانی در مرثیه مرگ سلطان محمود سروده است، ضمن آنکه بار دیگر بر اشتیاق محمود برای حمله به روم تاکید شده، مشخص است که رومیان نیز احتمال حمله سلطان غزنوی را به سرزمین خویش از نظر دور نداشته و به استوار نمودن برج و باروی شهرهای خویش اقدام نموده بودند:

«...آه و دردا که کنون قیصر رومی برهد
از تکاپوی بر آوردن برج و دیوار...»

(همان: ۹۱)

نتیجه

چنانکه گفته شد، سلطان محمود غزنوی در دوران حکومت خویش سرزمین‌های متعددی را به تصرف در آورد و قلمروی گسترده با ثروتی هنگفت فراهم نمود؛ اما او تا آخرین ماه‌های حیات خویش از تکاپوی به دست آوردن سرزمین‌های جدید و اموال تازه باز نایستاد. هر چند، محمود دولتی متکی بر نیروی نظامی داشت و در چنین نوع حکومتی، فرمانروایی موفق‌تر بود که به صورت دائم لشکریان را در صحنه‌های کار و زار مشغول بدارد و آنان را از غنیمت‌های سرشار بر خوردار کند؛ اما این نکته را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که محمود خود، اشتیاقی تمام برای گسترش بیش از پیش متصرفاتش داشت و اشتیاق او برای مال اندوزی سیری ناپذیر بود. پیروزی‌های پی در پی آن کشورگشای نام‌آور او را به توهم شکست ناپذیری مبتلا ساخته بود و می‌خواست چون مشهورترین جهان‌گشایان، شرق و غرب را در سیطره خود داشته باشد. به طور نسبی فکر، روش و ساختار مملکت فاتحان بر تصرف سرزمین‌های متعدد و کسب غنائم ارزشمند و آکندن خزانه‌های استوار بوده است. این نوع روش کشورداری مبتنی بر کشورگشایی، مردمان را دایماً برای ادامه فتوح ترغیب می‌کند و آن‌چنان‌که رسم تاریخ است، سایه‌ای از حماسه نیز این سازه را به غلیان در می‌آورد. عشق به گسترش قلمرو علاوه بر منویات مالی و نظامی فراوان، ناشی از میراثی کهن از آرزوهای بشری برای جاودانگی و شهرت است. فاتحان، ناگزیرند در تداوم و گسترش قلمروی تحت فرمان خود بکوشند. محمود غزنوی، در روش ملکداری خود، قسمتی از

نظام اقتصاد غنیمتی مبتنی بر گسترش قلمرو را به راه انداخت. بین او و سایر فاتحان شباهت‌های بسیاری وجود دارد. او در عالم واقع و به تعبیر شاعران و درباریان که با چاشنی تملق و چاپلوسی او را می‌ستودند، جهانی را فتح کرده بود؛ اما در عالم تخیل هم آن‌چنان که میل و رغبتی عمیق به تداوم فتوحاتش داشت، می‌خواست مانند اسطوره‌های تاریخی که توسط شاعران و ناقلان احوال گذشته‌گان، در دربار او جاری می‌شد، فاتحی با متصرفات فراوان باشد و از سویی نیز عنوان کثیرالغزواتی را نه تنها در بلاد هندوستان، بلکه در جهات دیگر بخصوص آنهایی که در تاریخ صاحب اسم و رسمی بودند، با مسمی سازد و نام خود را بلند آوازه‌تر سازد. سلطان محمود در اواخر عمر، در حالی که متصرفات او از سوی جنوب شرقی تا کرانه‌های اقیانوس هند و از طرف شمال در بعضی نواحی تا سواحل رود سیحون رسیده بود، به سوی قلمرو آل بویه در مرکز ایران لشکر کشید و پس از آن تا حدود ارمنستان (در مرز روم شرقی) به نام محمود خطبه خوانده شد. سلطان غزنوی به این ترتیب نخستین گام را برای رسیدن به اهداف بزرگ خود در غرب برداشت، اما بیماری و ضعف آن پادشاه نامجوی وی را از پیگیری راه خویش باز داشت. بدین صورت آرزوی طلایی محمود که عبارت از پیروزی بر قیصر روم و تصرف دست کم، قسمتی از مملکت او بود، بر باد رفت و سلطان همیشه فاتح غزنوی، با ناکامی در این آرزو، جهان را به سختی بدرود گفت.

منابع

- ابن الأثیر، عزالدین علی (۱۳۵۱) *کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*. جلد پانزدهم. ترجمه علی هاشمی حائری. تهران: انتشارات علمی.
- _____ (۱۳۶۸) *کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*. جلد شانزدهم. ترجمه علی هاشمی حائری. تهران: انتشارات علمی.
- باسورت، کلیفورد. ادموند (۱۳۶۲) *تاریخ غزنویان*. جلد اول. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۶) *تاریخ بیهقی*. به تصحیح علی اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۵۷) *ترجمه تاریخ یمنی*. به اهتمام جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوزجانی، منهج سراج (۱۳۶۳) *طبقات ناصری*. جلد اول. به تصحیح عبد الحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۴) *راحه الصدور و آیه السرور*. به اهتمام محمد اقبال، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲) *تاریخ در ترازو*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شبانکاره ای، محمد بن علی (۱۳۶۳) *مجمع الانساب*. به تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- عنصرالمعالی. کیکاووس بن اسکندر (۱۳۷۸) *قابوس نامه*. به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عنصری بلخی. ابوالقاسم حسن (۱۳۶۳) *دیوان عنصری*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه سنائی.
- فرخی سیستانی. علی بن جولوغ (۱۳۸۰) *دیوان حکیم فرخی سیستانی*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات زوار.
- فرشته، ملا محمد قاسم هندو شاه (بی تا) *تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی)*. جلد اول. لکهنو (هند).
- فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۵) *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان*. تهران: انتشارات سمت.
- _____ (۱۳۸۱) *سیمجوریان نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران*. تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی.

فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۵) *روابط غزنویان و قراخانیان*. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره دوازدهم. شماره اول. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.

_____ (۱۳۸۴) *غزنویان از پیدایش تا فروپاشی*. تهران: انتشارات سمت.

_____ (۱۳۸۹) *قراخانیان بنیانگذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود (آسیای میانه)*. تهران: انتشارات سمت.

فقیهی، علی اصغر (۱۳۶۶) *آل بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه*. تهران: انتشارات صبا. گردیزی. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). *زین الاخبار (تاریخ گردیزی)*. به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴) *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیرکبیر. ناصر خسرو، ابومعین حمید الدین (۱۳۳۵) *دیوان اشعار*. به تصحیح سید نصرالله تقوی. به کوشش مهدی سهیلی. تهران: امیرکبیر - ابن سینا - تأیید.

ناظم، محمد (۱۳۱۸) *حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی*. ترجمه عبدالغفور امینی. کابل: مطبعه عمومی.

نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن (۱۳۷۲) *سیاست نامه*. به تصحیح عباس اقبال. تهران: انتشارات اساطیر.